

بازتاب هنر محمدی در آینه مثنوی مولانا جلال الدین بلخی

فاطمه شفیعی

دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان

چکیده

مولانا در مثنوی فضیلت انسان را مربوط به امور معنوی می‌داند. با این حال، انسان کامل یا به عبارت دیگر انسان هنرمند او در مثنوی انسانی نیست که تنها به امور معنوی بپردازد، بلکه به زندگی مادی هم توجه دارد. به همین سبب در مثنوی حکایت‌هایی از زندگی پیامبر اکرم (ص) نقل شده، که ضمن آنها ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت، از جمله صداقت، تواضع، توکل، صبر و... بیان می‌شود و علاوه بر این‌ها، حکایت‌هایی از این شخصیت بزرگ عالم خلقت در برخورد با مسایل زندگی مادی و دنیوی مانند مشورت، انفاق، قناعت، عبادت، احترام به شخصیت زن و... مطرح می‌شود. بررسی برخی از جلوه‌های زندگی مادی و معنوی پیامبر اکرم در حکایات و اشعاری از مثنوی چگونگی برخورد نبی اکرم را با مسایل دنیایی و اخروی آشکار می‌کند، که می‌تواند الگویی برای هر انسان حقیقت‌جو برای دستیابی به سعادت دنیا و عقبی باشد. حال این پرسش مطرح است، که آیا می‌توان گفت مولانا، نبی اکرم را به عنوان انسانی هنرمند معرفی می‌کند، که در عین تکامل روحی، به زندگی مادی و زیبایی‌های آن نیز توجه دارد؟ این پرسش از این جهت اهمیت دارد، که هنر، خود، نوعی توازن و اعتدال در امور مختلف است، که پیامبر اکرم چون از مواهب زندگی هنرمندانه بهره گرفته است. یافتن پاسخی برای این پرسش موضوع بحث این مقاله خواهد بود که به روش کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل حکایت‌هایی از مثنوی انجام می‌گیرد.

واژگان کلیدی: مثنوی، مولانا، پیامبر اکرم (ص)

پیشینه

هر چند درباره پیامبر اکرم و اخلاق او به عناوین مختلف در مثنوی تحقیقات فراوان انجام گرفته اما این مقاله به شکلی تازه به موضوع می‌پردازد و سیره و روش زندگی پیامبر اکرم (ص) را از منظر مولانا در مثنوی مورد بررسی قرار می‌دهد که تا حدودی با تحقیقات قبلی تفاوت دارد زیرا که تحقیقات قبلی بیشتر به ابعاد معنوی پیامبر به عنوان انسان کامل توجه داشتند در حالی که این نوشتار هم به ابعاد معنوی و هم به زندگی مادی پیامبر اکرم (ص) توجه شده است.

مقدمه

سوال عمده و مهمی که نظر عرفا و فلاسفه و سایر متفکران را در طول تاریخ به خود جلب کرده، پرسش درباره انسان کامل و ویژگی‌های او بوده است، تا به این وسیله اسوه الگویی برای زندگی خود بیابند. برای این منظور هر کدام از آن‌ها مناسب با جهان بینی و فرهنگ و اصول بنیادی خاص خود انسان کامل را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند.

اما وجه اشتراکی که همه مکاتب و مذاهب الهی درباره انسان کامل بیان می‌کنند برخورداری از اعتلای روح و هایی از تعلقات مادی و جسمانی است، و برای دست یابی به این مقام باید مراحل و مراتبی را طی کند و وادی‌های گوناگون و خطرناک را با موفقیت پشت سر بگذارد.

طبق نظر اسلام انسان موجودی است که روح الهی در او دمیده شده و با دنیای مادی و خاکی کاملاً متجانس نیست بلکه او در این دنیا غریب و بیگانه است و می‌خواهد به جاودانگی برسد و این آرزو او را واداشته تا به قول حضرت علی(ع) از این در به آن دربرود و از منزلی به منزلی دیگر تا در نهایت به باب السلامه برسد و اگر بتواند به این مرحله نایل شود به فضایل معنوی دست یافته‌است و جامع صورت و معنی می‌شود.

در چنین حالتی او در عین حال که به بالاترین مرتبه معنوی دست یافته به طور کلی خود را از زندگی مادی محروم نمی‌سازد بلکه در میان مردم و همانند آنها زندگی می‌کند.

اما در ادبیات و فرهنگ ما نیز انسان کامل موجودی است که برتر از فرشته است. و به قول سعدی در بوستان:

شبیبرنشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
که بر سدره جبریل ازو باز ماند
(خزائلی، ۱۳۶۳، ص ۵۰)

فردوسی در شاهنامه راه رستگاری را توسل به پیمبر و خاندان او می‌داند:

اگر دل نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دایم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
(فردوسی، ۱۳۶۳: ۷)

سنایی نیز در مدح پیامبر می‌گوید:

آمد اندر جهان جان هر کس
جان جان‌ها محمد است و بس
پیش او سجده کرده عالم دون
زنده گشته چو مسجد ذوالنون
زنده جان پاک آدم ازو
معنی بکر لفظ محکم ازو
انبیا ریختند از در او
هرچشان نور بود بر سر او
(سنایی، ۱۳۸۲: ۵۴)

عطار در منطق الطیر در نعت رسول (ص) می‌گوید:

خواجه کونین و سلطان همه
آفتاب جان و ایمان همه
صاحب معراج و صدر کاینات
زنده گشته چو مسجد ذوالنون
هر دو عالم بست فتراک او
عرش و کرسی قبله کرده خاک او
پیشوای این جهان و آن جهان
مقتدای آشکارا و نهان
(عطار، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

نظامی هم در نعت پیامبر اکرم چنین می‌سراید:

تخته اول که الف نقش بست
بردر محجوبه احمد نشست
مه که نگین دان زبرجد شده است
خاتم او مهر محمد شده است
چشمه خورشید که محتاج اوست
نیم هلال از شب معراج اوست
(نظامی، ۱۳۶۶: ۱۶)

خاقانی:

روح القدس دلیلش و معراج نردبان
اشته رکابش و برتافته عنان
دوزخ زگرد ابلق او گشته گلستان...
دستان کاهنان شمر آن را نه داستان
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

بربام سدره تاداردنی فکنده درخت
جبریل هم به نیم ره از بیم سوختن
جنت ز شرم طلعت او گشته خار بست
هر داستان که نه ثنای محمد است

سعدی:

سرو نباشد به اعتدال محمد
در نظر قدر با کمال محمد
لیلۀ اسری شب وصال محمد
(سعدی، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

ماه فروماند از جمال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
و عده دیدار هر کسی به قیامت

مولانا در مثنوی به این خصوصیت نبی مکرم توجه کرده و ایشان را به عنوان شخصیتی معرفی می‌کند، که هر دو بعد وجود انسان را نیازمند تعالی و رشد می‌داند و نادیده گرفتن یکی از ابعاد مانع از آن است تا انسان بتواند به مرتبه‌ای برسد که حتی فرشته را به آن راهی نباشد؛ بنابراین داستان‌ها و حکایت‌هایی در ارتباط با زندگی مادی و معنوی ایشان مطرح می‌کند. محتوای و مضمون این حکایت‌ها نشان می‌دهد که مولانا نبی اکرم را به عنوان انسانی هنر مندی معرفی می‌کند که در عین تکامل روحی به زندگی مادی و زیبایی‌های آن نیز توجه دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

مولانا در مثنوی پیامبر اکرم را به عنوان انسان کامل معرفی می‌کند که جامع صورت و معنی است لذا چنین انسانی شیوه و روشی ویژه برای زندگی دارد که با روش انسان‌های عادی و حتی در بعضی از موارد با روش پیامبران قبل از خود متفاوت است. پیامبر اکرم در مثنوی موجودی است که از همه موجودات عالم آفرینش برتر و افضل پیامبران و حتی برتر از فرشتگان است، یعنی جامع مراتب و ظهورات پیامبران. بیت زیر گویای این مطلب است:

www.anjomanfarsi.ir
نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست
(مولوی، ۱۳۶۰: ۶۹)

استاد فروزان فردر تفسیر بیت می‌گوید:

«به عقیده صوفیه حقیقت محمدی جامع مراتب کمال و رسالت است و به موجب حدیث «کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد» نبوت وی بر آدم و ذریت او سابق است و اولین موجودات بود و به موجب حدیث «اول ما خلق الله نوری» و پیش از همه پیغمبران در ظهور آمد به مفاد حدیث «کنت النبین فی الخلق و آخر هم فی البعث» (فروزان فر، ۱۳۶۱، ۴۲۴)

بنابراین پیامبر اکرم بر جمیع پیامبران فضیلت دارد بلکه مقام سرور کنایات و پیامبر اکرم از مقام جبرئیل فرشته امین وحی نیز بالاتر است به گونه‌ای که در شب معراج پیامبر، به مقام قربی با حق دست می‌یابد که جبرئیل را بدان راه نیست. مولانا در مثنوی می‌گوید: (دفتر اول)

عقل چون جبرئیل گوید احمدا گر یکی گامی نهم سوزد مرا

(مولوی، ۱۳۶۰: ۶۶)

دکتر استعلامی در تحلیل بیت فوق می‌گوید:

«سالک تا زمانی که به کمال دست نیافته لوحی حافظ است که دانستنی‌ها و معارف را در خود حفظ می‌کند اما پس از آن که منبع حکمت شد. لوح محفوظ می‌شود. که آگاهی از امور احوال و اسرار غیب در آن درج است و محو نمی‌شود؛ در چنین حالتی، عقل او به جای آن که به روحش بهره برساند از روحش بهره می‌گیرد.

در واقع لوح محفوظ روح مردکامل است. مولانا حد عقل را در برابر روح مرد کامل به حد جبرئیل در برابر پیامبر قیاس می‌کند که در شب معراج هنگامی که پیامبر و جبرئیل به سدره المنتهی رسیدند جبرئیل گفت:

"تقدم یا رسول الله لیس لی ان اجوز هذا المكان و لو نوت انمله لاحترقت" و از آن جا به بعد محمد(ص) به تنهایی راه حضرت حق را می‌پیماید.» (استعلامی، ۱۳۶۹: ۱۶۹)

این شخصیت والای عالم خلقت هر چند از جهت تقوی و زهد به مقامی می‌رسد که حتی فرشته را به آن مقام راهی نیست؛ اما در عین حال به طور کلی خود را از زندگی عادی و زیبایی‌های آن محروم نمی‌سازد. و به قول عبدالحسین زرین کوب. (زرین کوب، ۱۹۸: ۱۳۶۲)

مولانا نیز در مثنوی به این شیوه زندگی رسول اکرم توجه داشته است اما برتری معنوی رسول اکرم را ارج می‌نهد و آن را نشانه انسانیت می‌داند و می‌سراید: (دفتر اول)

گر به صورت آدمی انسان بدی احمد و بو جهل خود یکسان بدی

(مولوی، ۱۳۶۰: ۶۳)

لذا با این که پیامبر اکرم توانسته است از جهت روح عالی انسانی به اوج اعتلای روحی دست یابد از زندگی مادی غافل نیست زیرا که از جهت احتیاجات مادی با ماده روبرو است و این امر سبب می‌شود که با درجات پایین‌تر نیز دمسازی کند به همین جهت گاهی در زندگی شخصی و خانوادگی به عایشه رو می‌کرد و می‌گفت با من صحبت بدار. مولانا در دفتر اول می‌گوید:

مصطفی آمد که سازد همدمی کلمینی یا حمیرا کلمی

(مولوی، ۱۳۶۰: ۱۲۰)

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

استاد فروزان فر در تفسیر بیت فوق می‌گوید:

«پیامبر اسلام کاملی است که خار لذات و تعلقات جسمانی را از پای جان بدر کرده است و به همین جهت صورت زیبا برای او حجاب مشاهده دلداری نیست. بلکه نمودار حسن یار است»
www.anjomanfarsi.ir
این خود گواهی بر خلق و خوی هنرمندانه و خردمندانه پیامبر اکرم(ص) است که در عین برخورداری از درجات عالی معنوی، حتی خود را در این محدوده گرفتار نمی‌ساخته و به زندگی و خصوصی و نیازهای همسر و خانواده توجه داشته است.

(فروزان فر، ۱۳۶۱: ۸۱۲)

مولانا راه رهایی از هوای نفس را توسل به آن حضرت می‌داند و چنین می‌سراید (دفتر اول)

دست اندر احد و احمد بزن ای برادر واره از بوجهل تن

(مولوی، ۱۳۶۰: ۴۸)

روش زندگی و سیره معنوی پیامبر اکرم بر پایه صداقت، پاکی و معرفت او نسبت به خالق هستی پی ریزی شده بود و آشکار است که با چنین روش در زندگی به هر جا که نظر می‌کرد خدا را می‌دید و نه تنها خود از آلودگی‌ها بشری پاک شده بود بلکه عاملی برای هدایت خلق را هم فراهم می‌آورد.

مولانا می‌گوید: (دفتر اول)

چون محمد پاک شد زین نار و دود هر کجا روکرد وجه الله بود

(مولوی، ۱۳۶۰: ۸۶)

کریم زمانی در شرح این بیت «نار و دود» را دود و آتش دنیوی می‌داند و توضیح می‌دهد:

«چون پیامبر اکرم از دود و آتش دنیوی کدورات بشری پاک شده بود به هر سو که نظر می‌کرد وجه الله را می‌دید» (زمانی، ۱۳۸۳: ۴۵۱-۴۵۲)

همین ویژگی پیامبر اکرم سبب شده بود تا افرادی مانند ابوجهل که اسیر کدورت های بشری بودند به ستیز و عناد و انکار پیامبر برخیزند و با وجود شواهد نبوت و معجزات فراوان ایمان نیاورند و پیامبر را نقشی زشت از بنی هاشم بدانند غافل از این که انعکاس درون تیره خود آنها حجابی بود تا از دیدن آفتاب محمدی محروم بمانند. مولانا می‌گوید:

(دفتر اول بیت ۲۳۶۵-۷۰)

زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت

راست گفتمی گر چه کار افزاستی

نی ز شرقی نی ز غربی خوش بتاب

ای رهیده تو ز دنیای نه چیز

راست گو گفتمی دو ضدگو را

چرا ترک هندو در من آن بیند که هست

(مولوی، ۱۳۶۰: ۱۴۶)

دید احمد را ابوجهل و بگفت

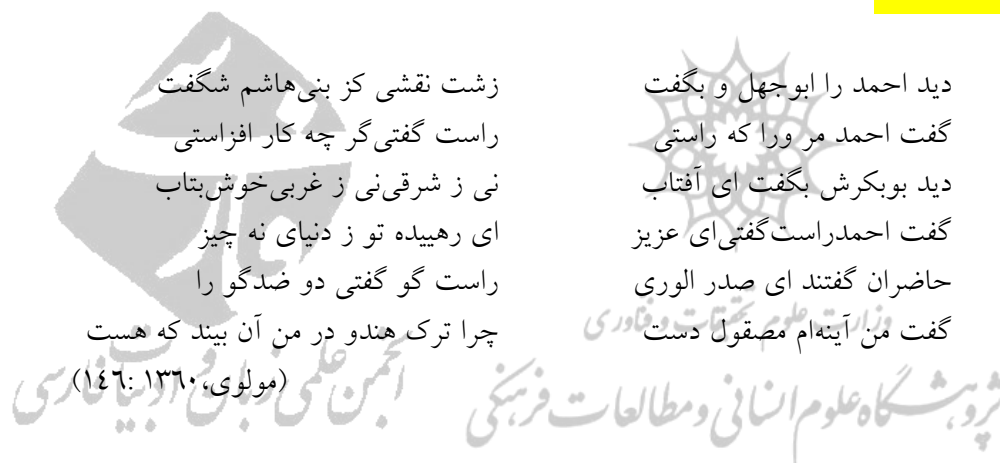
گفت احمد مر ورا که راستی

دید بوبکرش بگفت ای آفتاب

گفت احمد راست گفتمی ای عزیز

حاضران گفتند ای صدر الوری

گفت من آینه‌ام مصقول دست



استاد فروزان فر می‌گوید:

«ارزش انسان به فضائل و صفات نیکی است که در وجود او تعبیه شده، صفاتی مانند صداقت، پاکدامنی، معرفت و هدایت خلق. و همین صفات موجب اختلاف بین رسول اکرم و ابوجهل و مانع هدایت ابوجهل را بوجود آورده و گرنه هر دو از حسب صورت مساوی از جهت نسبت از نژاد قریش بودند.» (فروزان فر، ۱۳۶۱: ۳۹۳)

این صفات و فضایل معنوی پیامبر را به درجه‌ای از بینش و آگاهی رسانده بود که در برخورد با خلق بهترین سلوک را برگزیند و در خلق و خوی خوش خلق ترین افراد باشد. این موضوع هم به نوعی هنری محمدی را در ارتباط با خلق بیان می‌کند.

به همین جهت به بررسی بعضی از صفات و روش های آن حضرت در برخورد با مردم و زندگی خصوصی ایشان می‌پردازیم. اما ابتدا داستانی از عظمت پیامبر اکرم و برکت نام او در انجیل بیان و بعد از آن معجزاتی از پیامبر اکرم در مثنوی نقل و سپس به ذکر صفات و سیره ی در برخورد با خلق پرداخته می‌شود.

در دفتر اول مثنوی داستان دو گروه از نصرانیان بیان می‌شود که یک گروه از آنان در مقابل نام پیغمبر اسلام و وصف و شکل چگونگی جهاد و آداب خوردن و سایر اوصاف او با احترام برخورد می‌کردند و در نتیجه از آسیب درمان ماندند اما گروه دوم وقتی در انجیل به نام پیغمبر اسلام می‌رسیدند اهانت می‌کردند و به خاطر این عمل گرفتار فتنه و زیر شدند و به هلاکت رسیدند.

آن سر پیغمبران بحر صفا

بود در انجیل نام مصطفی

چون رسیدندی بدان نام خطاب	طایفه نصرانیان بهر ثواب
رونهادندی بدان وصف لطیف	بوسه‌دادندی بر آن نام شریف
در پناه نام احمد مستجیر	ایمن از شر امیران و وزیر
نام احمد داشتی مستهان	و آن گروه‌دیگر از نصرانیان
از وزیر شوم رأی شوم فن	مستهان و خوارگشتند ازفتن
تا که نورش چون نگه داری کند	نام‌احمد این چنین یاری کند

(۷۲۷-۷۳۷)

در مثنوی داستان‌هایی از معجزات پیامبر(ص) نقل شده است از جمله آنها می‌توان به داستان کاروان در حال مرگ در هامونی خشک اشاره کرد که پیامبر اکرم(ص) به فریاد آنها رسید و نجات یافتند.

داستان از این قرار است که کاروانی در وادی از عربستان که دچار قحطی بود گرفتار آمدند و مشک آب آنها خالی و خشک بود که ناگهان پیامبر اکرم آن فریادرس دو جهان از راه می‌رسد و از چند نفر می‌خواهد که سوی توده‌های شن روند و غلامی سیاه را که بر شتری سوار است و مشکی پر آب دارد به نزد او بیاورند. جویندگان آب به غلام که می‌رسند موضوع را بیان می‌کنند اما غلام پیامبر را شاعر می‌نامند و از آمدن خود داری میکند جویندگان آب او را به زور به نزد پیامبری می‌آورند. پیامبر از آب مشک‌غلام همه را سیراب می‌کند حتی شتران را و کسی تشنه باقی نمی‌ماند.

و از این مهم‌تر همه افراد کاروان مشک‌های بزرگ و کوچک خود را از همان مشک غلام پر از آب می‌کنند در حالی که مشک غلام هنوز پر از آب است و همچنین چهره سیاه او سپید می‌شود غلام با دیدن این معجزه ایمان می‌آورد و به سوی خواجه خود می‌رود و ماجرا را بیان می‌کند آنها نیز ایمان می‌آورند.

کاروانی مرگ خود بر خوانده	در میان آن بیابان مانده
مصطفی، پیدا شد از ره بهر عون	ناگهان آن مغیث هر دو کون
چند یاری سوی ان کثبان دوید	رحمش آمد گفت همین زودتر روید
سوی من آرید با فرمان مر	آن شتریان سیه را با شتر
گفت: نوشید آب و، بردارید نیز	چون کشیدند به پیش آن عزیز
ابرگردون خیره ماند از رشک او	راویه پر کرد و مشک از مشک او

(۳۱۴۷-۳۱۳۱ دفتر سوم)

داستان دیگری که از معجزات نبی اکرم(ص) در مثنوی آمده است داستانی کودکي دو ماهه است که به سخن در می‌آید و بر حضرت محمد(ص) درود می‌فرستد قصه از این قرار است که زنی از کافران به سوی پیامبر(ص) می‌آید تا صدق دعوی ان حضرت را امتحان کند که کودک دو ماهه او به سخن می‌آید و بر پیامبر درود می‌فرستد زن خشمناک می‌شود و از فرزند خود می‌پرسد: چه کسی این سخنان را بتو آموخته است؟ می‌گوید: خداوند و جبرئیل پیامبر(ص) نام او را می‌پرسد؟ می‌گوید: نام حقیقی من عبدالعزیز است. اما این قوم نادان مرا عبدالعزیز می‌نامند زیرا که بت عزیزی را می‌پرستند. مولانا در ابیات زیر داستان را نقل می‌کند:

سوی پیغمبر روان شد ز امتحان	هم از آن ده یک زنی از کافران
کودکی دو ماهه زن را بر کنار	پیش پیغمبر درآمد با خمار
یا رسول الله قد جئنا الیک	گفت کودک: سلم الله علیک
کی ات‌افکند این شهادت را به گوش	مادرش از خشم گفتش: هی خموش

گفت حق آموخت، آن‌گه جبرئیل
پس رسولش گفت: ای طفل رضیع
در بیان با جبرئیل من رسیل...
چیست نامت؟ بازگو و شو مطیع
(۳۲۳۱-۳۲۲۰ دفتر سوم)

در دفتر چهارم مثنوی حکایتی از امیران عرب نقل شده است که به پیامبر (ص) پیشنهاد می‌کنند تا ملک را بین آنها تقسیم کند و سهمی نیز برای خود بردارد و در عوض از دعوت آنها به اسلام صرف نظر کند. پیامبر (ص) می‌فرماید: اکنون حاکم و فرمانروای مطلق من هستم زیرا از جانب پروردگار حکم دارم، آنها نمی‌پذیرند و حاجتی می‌خواهند که ناگهان ابری در آسمان پدیدار می‌شود و باران شدید وسیلی مهیب راه می‌افتد. پیامبر (ص) می‌گوید: اکنون وقت امتحان است هر کدام نیزه ای در راه سیل بیندازید و راه سیل را مسدود کنید اما سیل نیزه‌ها آنها را همچون خاشاکی با خود می‌برد آنگاه پیامبر چوب دستی خود را در سیل می‌افکند چوب دستی همچنان بر سر آب می‌ایستد و سیل متوقف می‌شود.

اینک ذکر واقعه از زبان مولانا

پیغمبر منازع می‌شدند
بخش کن این ملک، بخش خود بگیر
تو ز بخش ما دو دست خود بشو
سروری و امر مطلق داده است
حاکمیم و داد امیری مان خدا
مر شما را عاریه، از بهر زاد
که مکن این ای تو شاه بی بدیل
چیست حجت بر فزون جویی تو؟
سیل آمد گشت آن اطراف پر
آمد اکنون تا گمان گردد عیان
تا شود در امتحان آن سیل بند
آب تیز سیل پر جوش عنود
رو بگردانیده و آن سیل رفت
پس مقرر گشتند آن میران زبیم
(۲۷۹۷-۲۷۸۰ دفتر چهارم)

آن امیران عرب گرد آمدند
که: تو امیری، هر یک از ما هم امیر
هر یکی در بخش تو انصاف جو
گفت: میری مرا حق داده است
قوم گفتندش که ماهم آن قضا
گفت: لیکن مرا حق ملک
داد باز خود پیدا شدی آن جبرئیل
قوم گفتند: ای امیر افزون بگو
در زمان ابری برآمد ز امر مر
گفت پیغمبر که وقت امتحان
هر امیری نیزه خود افکند
نیزه‌ها را همچو خاشاکی ربود
ز اهتمام آن قضیب آن سیل رفت
چون بدیدند از وی آن امر عظیم

البته دکتر استعلامی در شرح مثنوی می‌گوید این حکایت «با همین جزئیات در احوال پیامبر نیامده است و در منابع پیش از مولانا هم وجود ندارد.» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۳۵۱)

اشتیاق پیامبر به وحی الهی

دفتر پنجم مثنوی داستانی از اشتیاق پیامبر اکرم به وحی الهی را نقل می‌کند و بیان میدارد اگر مدتی در امر وحی تأخیر می‌شد پیامبر اکرم (ص) به قدری نگران و وحشت زده می‌گردید که تصمیم می‌گرفت خود را از کوه حری به پایین افکند که در چنین حالتی جبرئیل نازل می‌شد و وعده دولت می‌داد.

<p>خویش را از کوه می‌انداختی که ترا پس دولت است از امر کن باز هجران آوردی تا ختن می‌فکندی از غم و اندوه او (۳۵۴-۳۵۵ دفتر پنجم)</p>	<p>مصطفی را هجر چون بفراختی تا بگفتی جبرئیلش همین مکن مصطفی ساکن شدی ز انداختن باز خود را سرنگون از کوه او</p>
--	--

در مثنوی داستانی نقل می‌شود که روزی به هنگام وضو عقابی کفش پیامبر اکرم(ص) را می‌رباید و پرواز می‌کند و کفش را که وارونه می‌کند ماری سیاه از دورن آن به زمین می‌افتد. سپس عقاب کفش را برای پیامبر باز می‌آورد. پیامبر نیز از عقاب تشکر می‌کند. عقاب می‌گوید: این که من در اوج آسمان، مار را درون کفش دیدم در واقع انعکاسی از معرفت شهودی تو بود. (زمانی کریم ۱۳۸۳، دفتر سوم ص ۸۳۱)

مولانا در ابیات زیر حکایت را این گونه شرح می‌دهد:

<p>مصطفی بشنید از سوی علا دست و رو را شست او زان آب سرد موزه را بر بود یک موزه ربای پس نگون کرد دو از آن ماری فتاد گفت: همین یستان و رو سوی نماز نیست از من عکس توست ای مصطفی (۳۲۵۱-۳۲۳۸ دفتر سوم)</p>	<p>اندرین بودند کاواز صلا خواست آبی و وضو را تازه کرد هر دو پا شست و به موزه کرد رای موزه را اندر هوا برد او چو باد پس عقاب آن موزه را آورد باز مار را در موزه بینیم بر هوا</p>
--	---

مولانا در مثنوی از قول رسول اکرم(ص) در برخورد با زنان اشعاری را بیان می‌کند که مناسبت دارد با مضمون حدیث «بهترین شما کسی است که با عیال خود بهتر زندگی کند و و من بهترین شمایم در زندگی با عیال خود زنان را بزرگ ندارد مگر آن کسی اصیل و آزاده منش است و زنان را خوار نمی‌شمرد مگر آن کس که پست و فرومایه است.» خیرکم

<p>خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی و ما اکرم النساء الاکریم و لا اها نهن الا لئیم» (فروزان فر، ۱۳۶۱: ۱۰۳۲) غالب آید سخت و بر صاحب دلان ز آنک ایشان تند و بس خیره روند ز آنک حیوانیست غالب بر نهاد خشم و شهوت وصف حیوانی بود (۲۴۳۳-۲۴۳۶ دفتر اول)</p>	<p>گفت پیغمبر که زن بر عاقلان باز بر زن جاهلان چیره شوند کم بود شان دقت و لطف و ووداد مهر و رقت وصف انسانی بود</p>
--	--

دفتر ششم مثنوی داستان مرد نابینایی را نقل می‌کند که به خانه ی رسول اکرم(ص) وارد می‌شود در حالی که عایشه در محضر پیامبر نشسته است. با ورود مرد نابینا عایشه فوراً برمی‌خیزد و می‌رود. رسول اکرم(ص) از جهت امتحان می‌گوید. این مرد نابینا بود و تو را نمیدید عایشه عرض میکند: من که او را می‌دیدم

<p>کای نوابخش تنور هر خمیر مستغاث المستغاث ای ساقیم عایشه بگریخت بهر احتجاب از غیوری رسول رشکناک ... اونمی‌بیند ترا کم شو نهنان او نبیند من هم بینم و را</p>	<p>اندر آمد پیش پیغمبر ضریر ای تو میر آب و من مستسقیم چون در آمد آن ضریر از در شتاب زانک واقف بود آن خاتون پاک گفت پیغمبر برای امتحان کرد اشارت عایشه با دست ها</p>
--	---

(۶۷۰-۶۸۷)

پیامبر اکرم(ص) این عمل عایشه را می‌پسندد با سوال کردن و جواب عایشه تاکید و تاییدی براین گونه رفتار برای بانوان دارد.

پیامبر حتی قبل از رسالت به راست گویی و امانت داری شهره و به محمد امین معروف شده بود «یکی از القاب آن حضرت امین است که در سوره تکویر آیه بیستم به آن اشاره شده است (وطاع تم امین) (خزائلی، ۱۳۶۳، ص ۴۷) مولانا میگوید:

شیر پشیمن از برای کد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند
بو مسیلم را لقب احمد کنند
مر محمد را اولوالالباب ماند
(۳۲۱-۳۲۲ دفتر اول)

لقب اولوالالباب تا ابد برای پیامبر باقی ماند اما کسانی مانند مسیلمه کذاب هر چند خود را رحمان الیمامه می‌نامیدند به کذاب معروف شدند و این لقب تا ابد برای او باقی ماند. سیمای رسول اکرم شاهی گویا بر راستگویی و درست کرداری او بود شاید انعکاس باطن تابناک آن حضرت، چهره او را چنان جذاب و با وقار کرده بود که همه افراد آگاه دل می‌توانستند صداقت را در چهره او بخوانند. به قول امام محمد غزالی: «شمایل و احوال وی بر صدق ادعایش گواهان قاطع بودند چنان که یک تن عرب خالص شهر ندیده، می‌دید می‌گفت: این روی از آن مردی دروغ باره نیست». (فروزان فر ۱۳۶۱، صص ۱۰۸ و ۱۰۹) پیامبر اکرم بسیار فروتن بود چنان که همیشه پیش سلام بود و هیچ کس نمی‌توانست در سلام کردن بر او پیشی بگیرد. در فیه ما فیه آمده است:

«زیرا که همه میوه های عالم اول و آخر بر او جمع بود لاجرم از همه متواضع تر بود و از غایت تواضع سلام می‌داد. هر چه دارند اولیان و آخرین همه از عکس او دارند و سایه اویند» (مولوی، ۱۳۸۲: ۸۶) توکل امر قلبی است و سعی و تلاش و کار عملی، حرکاتی خارجی هستند. بنابراین میان توکل و کار کوشش نمی‌تواند منافاتی وجود داشته باشد. صوفیه می‌گویند توکل حال پیغمبر(ص) و سعی و عمل سنت اوست. التوکل حال رسول الله و الکسب سنه رسول الله. (فروزان فر، ۱۳۶۱، ص ۳۶۴) مولانا نیز در مثنوی به این امر اشاره دارد و می‌گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند
با توکل زانوی اشتر ببند
(دفتر اول ۹۱۳)

در روایت آمده است که مردی عرب به خدمت پیامبر رسید در حالی که شتر خود را رها کرده بود حضرت رسول(ص) ازسؤال کرد شترت را چه کردی؟ گفت: بر خدا توکل کردم و او را رها کردم پیامبر فرمود «اعقلها و توکل» پاپیش را ببند و سپس بر خدا توکل کن. (فروزان فر، ۱۳۶۱، ص ۳۶۴)

مولانا در قصه شیر و نخجیران از زبان نخجیران مشورت کردن را موجب ادراک وهشیاری می‌داند و گوید
مشورت ادراک و هشیاری دهد
عقلها مر عقل را یاری دهد
(دفتر ۱، ۱۰۴۳)

بعد از زبان نخجیران به حدیث «المستشر معان والمستشار مومن» اشاره می‌کند و مشورت کردن را دستور پیامبر می‌داند

گفت پیغمبر بکن ای رای زن
مشورت کالمستشار مومن
(دفتر اول ۱۰۴۴)

و در ابیاتی دیگر مشورت کردن را وقتی مفید می‌بیند که سر بسته و به صورت کنایه‌آمیز باشد و کیفیت مشورت پیامبر(ص) را نیز از این نوع مشورت می‌داند

مشورت کردی پیغمبر بسته سر
گفته ایشان جواب و بی خبر
(همان، ۱۰۵۲)

در مثالی بسته گفته رای را
تا نداند خصم از سرپای را
او جواب خویش بگرفتی از و
و سئوالش می‌نبردی غیر بو
(همان، ۱۰۵۴)

شاید بهترین نوع مشورت هم به همین شکلی باشد که پیامبر عمل کرده است چون به قول عبدالحسین زرین کوب صوفیه عالی ترین انسان کامل را حضرت محمد(ص) می‌دانند و او را انسان اکمل می‌نامند و انبیا و اولیا دیگر را تابع او به حساب می‌آورند. (زرین کوب، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳)

به همین جهت هر چند پیامبر با دیگران مشورت می‌کرد اما رأی و نظر نهایی، نظر و عقیده خود او بود که کار ساز می‌شد و دیگران از او اطاعت می‌کردند.

تاکید پیامبر برای سلام کردن قبل از سخن گفتن
مولانا در قصه، عمر و رسول قیصر نقل می‌کند، هنگامی که فرستاده قیصر به خدمت عمر می‌آید ابتدا سلام می‌کند، مولانا ضمن بیان حالت تواضع و فرستاده قیصر سلام کردن قبل از کلام را سفارش پیامبر می‌داند

کرد خدمت عمر را و سلام
گفت پیغامبر سلام آنگه کلام
(دفتر اول ۱۴۲۷)

مصراع دوم ناظر به حدیث السلام قبل الکلام است، و سلام پیش سخن گفتن لازم است. (فروزان فر ۱۳۶۱، ص ۵۲۷)

مولانا در سه بیت مضمون این حدیث را که «هیچ روزی نیست که بندگان خدا صبح کنند مگر آن که دو فرشته از آسمان فرود می‌آیند یکی می‌گوید:

خدایا بخشدگان را عوض ده و دیگر می‌گوید: خدا به مال ممسکان زیان برسان، از قول پیامبر اکرم(ص) بیان میکند:

گفت پیغامبر که دایم بهر پند
دو فرشته خوش منادی می‌کنند.
که ای خدایا منفقان را سیردار
هر درمشان را عوض ده هزار
ای خدایا ممسکان را در جهان
تومده الا زیان اندر زیان
(دفتر اول ۲۲۲۵-۲۲۲۳)

قناعت خشنودی به قسمت است و از نظر عرفا مقدمه ای برای رضاست قناعت آرامش و ثبات نفس است در هنگام نبودن آنچه که انسان بدان عادت کرده است. مولانا از قول پیامبر اکرم قناعت را گنج می‌نامند:

گفت پیغامبر قناعت چیست گنج
کنج را تو و انمی دانی ز رنج
این قناعت نیست جز گنج روان
تومزن لاف ای غم و رنج روان
(همان، ۲۳۲۲-۲۳۲۱)

ابیات اشاره دارد به حدیث القاعه کثر لایفنی» قناعت گنجی که فنا نمی‌پذیرد. (فروزان فر، ۱۳۶۱ ص ۹۹۱) قناعت در حقیقت حالتی است قلبی که نتیجه آن سازگاری با وضع موجود است که این سازگاری رضایت را به وجود می‌آورد و موجب آرامش می‌شود و بر عکس آن آزمندی و حرص آرام و سکون را نابود می‌کند. و به قول سعدی

قناعت تو انگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد
(خزائلی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۷)

مولانا در ابیاتی همان طور که نیازمندان را محتاج جود و بخشش می‌داند بخشش و جود را نیز محتاج نیازمندان می‌بیند و خطاب حق تعالی به پیامبر را گوشزد می‌کند که مبادا به نیازمندان خواری روا داری و بر آنها بانگ بزنی

بانگ می‌آمد که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کاینه جونید صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
پس از این فرمود در حق والضحی	بانگ کم زن ای محمد برگدا

(۲۷۴۷-۲۷۴۴ دفتر اول)

خواری نیازمندان دلیل نقصان احسان و تنگ حوصلگی به هنگام بخشش است و این کار، آینه فضل و بخشش را تیره دارد به همان سان که دم و نفس روی آینه را غبار آلوده می‌کند. (فروزان فر ۱۳۶۱، ص ۱۱۴۴)

عقیده به رستاخیز از قول رسول اکرم (ص) در مثنوی

در مثنوی از قول پیامبر (ص) بیان می‌شود به همان طریق که دانه ای در زمین فرو می‌رود. می‌روید و زندگی از سر می‌گیرد، انسان نیز پس از مرگ زنده می‌شود و از خاک گور برمی‌خیزد

مصطفی روزی به گورستان برفت
با جنازه ی مردی از یاران برفت
خاک را در گور او آهکنده کرد
زیر خاک ان دانه اش را زنده کرد
این درختانند همچون خاکیان
دست ها بر کرده اند از خاکدان

(دفتر اول ۲۰۱۴-۲۰۱۲)

و مولانا کوتاهی عمر و دنیا را به با توجه به حدیث «الدنیا ساعه، فاجعلها طاعه» بازگو می‌کند که احتمال دارد منظور از ساعت معنی شرعی آن یعنی قیامت و رستاخیز اراده شود. (فروزان فر ۱۳۶۱. شرح مثنوی جز دوم ص ۴۳۹)

پس تر اهر لحظه مرگ و رجعتی است
مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
(دفتر اول ۱۱۴۲)

در توضیح بیت فوق دکتر پور نامداریان می‌گوید:

پیامبر اکرم (ص) به این سبب فرموده است دنیا ساعتی است که ما در لحظه مانند موج پدیدار می‌شویم و محو می‌شویم و این سرعت پیدایی و ناپیدایی به گونه ای است که تکرار نو شدن خود را درک نمی‌کنیم. (پور نامداریان، ۱۳۹۰، ص ۲۸۰)

مولانا از زبان پیامبر اکرم (ص)، صبر را نشانه ایمان می‌داند، هر چند صبر ذاتاً تلخ است اما با پیدا شدن خیالات شیرین و لذت بخش در ضمیر انسان صبر مفتاح فرج خواهد شد و غم و گرفتاری ها را از میان بر می‌دارد که پیدایی این خیالات خوش خود از ایمان سرچشمه می‌گیرد و سست ایمانی مایه ی نومیدی می‌شود.

مولانا صبر را به سر تشبیه می‌کند و ایمان را به تاج یعنی این که ایمان محافظ و زینت بخش صبر است. در ابیات زیر می‌سراید:

صبر، شیری از خیال خوش شد است	کان خیالات فرج پیش آمده است
آن فرج آید زایمان در ضمیر	ضعیف ایمان ناامیدی و زحیر
صبر از ایمان بیاید سر کله	حیث لاصبر فلا ایمان له
گفت پیغمبر خداهش ایمان	هرکه را صبری نباشد در نهاد

(دفتر دوم ۶۰۱-۵۹۸)

مولانا می‌گوید: پیامبر اکرم فرموده است: هرکس که صبر نداشته باشد ایمان ندارد و اشاره دارد به حدیث «من لاصبر له ولا ایمان که» هر که را صبر نباشد وی را ایمان نباشد.
(زمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴)

عیادت از بیمار

در مثنوی حکایتی طولانی از بیماری یکی از صحابه و عیادت رسول اکرم (ص) از او نقل شده است که در ضمن آن پیامبر توصیه‌هایی نیز به بیمار می‌کند. در این دو بیت ابتدا به سنت عیادت از بیمار توسط پیامبر اکرم اشاره دارد

از صحابه خواجه ای بیمار شد	و اندر آن بیماریش چون تار شد
مصطفی آمد عیادت سوی او	چون همه لطف و کرم بد خوی او

(دفتر دوم ۲۱۴۲-۲۱۴۱)

و سپس در ابیات زیر فواید عیادت را بیان می‌کند
در عیادت رفتن تو فایده است

فایده‌ی آن باز با تو عایده است	بوک قطبی باشد و شاه جلیل
فایده‌ی اول که آن شخص علیل	ور نباشد قطب، یار ره بود
پس صله یاران ره لازم شمار	هر که باشد، گر پیاده، گر سوار
و رعد و باشد، همین احسان نکوست	که به احسان بس عدو گشته است دوست
ور نگردد دوست، کنش کم شود	ز آن که، احسان کینه را مرهم شود
پس فواید هست غیر این ولیک	از درازی خایقم، ای یار نیک

(۲۱۴۳-۲۱۴۹)

این داستان از قول انس روایت شده است که رسول خدا (ص) به عیادت یکی از یاران خود و او دید که بسیار لاغر و نحیف شده است. به گفت: آیا تو خود این حالت بیماری از خدا طلب کرده ای گفت: آیا تو خود این حالت بیماری از خدا طلب کرده ای.

گفت: آری از خدا خواستم به جای کیفر در قیامت، در همین دنیا کیفرم دهد پیامبر (ص) فرمود: سبحان الله تو یاری کیفر را نداری باید چنین در خواست کنی ای خدا! در دنیا و آخرت به من نیکی عطا کن و از عذاب دوزخ مرا رهایی بخش.
(زمانی، ۱۳۸۳، صص ۵۳۸ و ۵۳۷)

در این داستان علاوه بر سنت عیادت از بیمار که از جانب رسول اکرم (ص) سفارش شده به چگونگی دعا و طلب توبه و همچنین عدم ظرفیت انسان در تحمل عذاب آخرت در زندگی دنیوی نیز اشاره شده است.

پاک بودن محل سجدهگاه پیامبر اکرم از هر پلیدی

مولانا در تبیین این مطلب آورده است که روزی عایشه به پیامبر(ص) می‌گوید: چگونه بی مصلی (محل اقامه نماز) در هر محلی نماز اقامه می‌کنی و پیامبر می‌فرماید. خداوند سجده گاه مرا به کرم خود پاک می‌گرداند.

عایشه روزی به پیغمبر بگفت	یا رسول الله تو پیدا و نهفت
هر کجا یا بی نمازی می‌کنی	می دود در خانه ناپاک ودنی
مستحاضه و طفل و آلوده پلید	کرده مستعمل به هر جا که رسید
گفت پیغمبر که از بهر مهان	حق نجس را پاک گرداند بدان
سجده گاهم را از آن رو لطف حق	پاک گردانید تا هفتم طبق

(۳۴۲۸-۳۴۲۴ دفتر دوم)

ابیات فوق اشاره دارد به حدیثی که از ابوهریره نقل شده است

"جعلت لی الارض مسجداً وطهوراً" همه زمین برای من، سجده‌گاه و پاک و پاک‌کننده قرار داده شده است (زمانی ۱۳۸۳، ص ۸۳۷)

کتمان سر باعث می‌شود که انسان زودتر به مراد خویش دست یابد زیرا که گفتار، خود نوعی عمل محسوب می‌شود و انسان به گفتن قناعت می‌کند و دست از عمل بر می‌دارد چون اراده در آن حال سست می‌شود و به همان گفتار راضی می‌شود. علاوه بر این اظهار و بازگو کردن راز ممکن است باعث می‌شود عده‌ای از روی حسادت یا بدخواهی موانعی و مشکلاتی بوجود آورد و یا با ملامت و استهزا انسان مصمم را متزلزل گرداند و از تصمیم قطعی بازدارند. (فروزان فر ۱۳۶۱، ص ۱۰۵)

مولانا از قول پیامبر اکرم(ص) می‌گوید:

گور خانه راز تو چون دل شود
ان مرادت زودتر حاصل شود

گفت پیغامبر که هر که سر نهفت
زودگر در با مراد خویش جفت

(۱۷۶-۱۷۵ دفتر اول)

پیامبر در مثنوی به عنوان فصیح‌ترین و جذاب‌ترین انسان‌ها معرفی شده است که می‌تواند نقص را به کمال تبدیل کند.

آن نمک کز وی محمد املح است
زان حدیث با نمک او. افصح است

(همان، ۲۰۰۴)

در حدیث است «کان یوسف حسنا لکننی املح» یوسف نیکو روی بود ولی من با نمک‌ترم. نمکی که روح مستحیل می‌کند و پاک می‌سازد نمک معنوی است که همان قدرت روح و توانایی باطن پیامبر است و فساد را به اصلاح تبدیل می‌کند. (فروزان فر، ۱۳۶۱، ص ۸۲۴)

نتیجه

از آن جا که مولانا در مثنوی طرح پیش ساخته‌ای برای اجزای کتاب ندارد بنابراین مانند حدیقه سنایی و مثنوی‌های عطار بخش جداگانه‌ای در نعت رسول اکرم(ص) ندارد و مطالب در ارتباط با پیامبر و سیره و روش او با نظم خاص و به دنبال هم نمی‌آیند بلکه به اقتضای حال و هر جا کلام ایجاب کند حکایت‌ها و داستان‌هایی را در ضمن داستان یا به عنوان داستان اصلی از سیره و روش پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کند که با بررسی مجموعه این مطالب و اشعار می‌توان به

سیره و روش زندگی پیامبر(ص) دست یافت و جنبه های ارشادی و تربیت انسانی و اخلاقی او را در موارد گوناگون در مثنوی مشاهده کرد

این شخصیت عظیم انسانی در مثنوی به عنوان انسانی که مرشد و مربی کونین است معرفی می‌شود. که در برخورد با صحابه و یا حتی با دشمنان چنان عمل و رفتار می‌کند که نه تنها راه هدایت و رستگاری را نمایان می‌سازد بلکه تعالی و عروج روح را از حسیض خاک به اوج افلاک رهنمون می‌شود و مقام انسان را به جایی می‌رساند که از ملک نیز برتر برتر می‌شد و به درجه‌ای دست پیدا می‌کند که در و هم نمی‌گنجد مولانا در مثنوی علاوه بر تقدس و تعظیم فوق العاده پیامبر اکرم ارتباط او را با جهان ماده نیز مطرح می‌کند ویژگی اخلاقی او را در قالب حکایات بیان می‌کند تواضع و توکل و صبر قناعت پیش سلام بودن، صداقت و دیگر ویژگی اخلاقی پسندیده او را در ضمن داستان ها و قصه ها بازگو می‌کند مولانا به ابعاد دیگر زندگی پیامبر نیز توجه کرده است و داستان هایی از کمال معنوی پیامبر انعکاس معرفت شهودی پیامبر در موجودات دیگر بیان می‌کند و خلاصه در مثنوی می‌توان با توجه به ارادت و عشق مولانا به پیامبرهم تقدس مقام پیامبر را دید و هم از شیوه و روش زندگی پیامبر اکرم به عنوان اسوه‌ای که راه هدایت می‌نمایاند درس زندگی آموخت. بنابراین مولانا نبی اکرم را به عنوان انسانی هنرمندی معرفی می‌کند که درعین تکامل روحی به زندگی مادی و زیبایی های آن نیز توجه دارد.

منابع و ماخذ

- ۱- استعلامی، محمد (۱۳۶۹)، *تصحیح و تحلیل مثنوی*، دفتر اول، ج دوم، تهران، سخن.
- ۲- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، *تصحیح و تحلیل مثنوی*، دفتر چهارم، ج نهم، تهران، سخن.
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴)، *در سایه آفتاب*، ج دوم، تهران، سخن.
- ۴- خاقانی، بدیل الدین (۱۳۸۵)، *گزیده اشعار، شرح عباس ماهیار*، ج نهم، تهران، قطره.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *ارزش میراث صوفیه*، ج هشتم، تهران، امیرکبیر.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، *با کاروان حله*، ج پنجم، بی جا، جاویدان.
- ۷- زمانی، کریم (۱۳۸۳)، *شرح جامع مثنوی*، دفتر اول، ج هفتم، تهران، اطلاعات.
- ۸- زمانی، کریم (۱۳۸۳)، *شرح جامع مثنوی*، دفتر دوم، ج هفتم، تهران، اطلاعات.
- ۹- زمانی، کریم (۱۳۸۳)، *شرح جامع مثنوی*، دفتر سوم، ج هفتم، چ؟، تهران، اطلاعات.
- ۱۰- سعدی، مشرف الدین (۱۳۶۳)، *بوستان، شرح خزائن*، ج پنجم، بی جا، چاپ خانه سعدی.
- ۱۱- سعدی، مشرف الدین (۱۳۷۳)، *گزیده انتخاب و شرح قصاید، جعفرشعار*، تهران، علمی.
- ۱۲- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۲)، *حدیقه الحقیقه*، مریم حسینی، چ اول، تهران، نشر دانشگاهی.
- ۱۲- عطار، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۹)، *منطق الطیر، محمدرضا شفیعی کدکنی*، چ دهم، تهران، علمی.
- ۱۳- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *شاهنامه*، ج اول، ژول مول، جهانگیر افکاری، چ سوم، بی جا، چاپ خانه سپهر.
- ۱۴- فروزان، فر بدیع الزمان (۱۳۶۱)، *شرح مثنوی شریف*، دفتر اول، زوار.
- ۱۵- مدرس، رضوی (بی تا)، *تعلیقات حدیقه الحقیقه*، بی جا، موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۶- مولانا جلال الدین محمد (۱۳۸۲)، *فیه ما فیه*، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چ دوم، تهران، نامک.
- ۱۷- مولانا جلال الدین محمد (۱۳۶۰)، *مثنوی معنوی نیکلسون*، ج اول دوم سوم، تهران، مولی.
- ۱۸- نظامی گنجه ای، الیاس (۱۳۶۶)، *کلیات خمسه*، چ چهارم، تهران امیرکبیر.